

لهجه بخارائی

این رساله بسیار ارجمند پس از هفده سال رنج تحقیق و تتبع فراهم آمده است. و چون دقیق ترین مرجع درباره لهجه بخارائی است اطمینان داریم کسه مورد توجه و قبول محققین و علمای زبان شناسی خواهد افتاد، از محقق استاد جناب دکتر رجائی استاد دانشکده ادبیات مشهد امتنان تمام است که آنرا بمجله یغما لطف فرموده اند. **مجله یغما** شرحی که در این مجموعه راجع بلهجه بخارائی نگاشته آمده نموداری از پژوهشها و تحقیقاتی است که نگارنده از چند سال پیش در این زمینه آغاز کرده است. مأخذ و مستند من بنده در این یادداشتها - بجز چند کتاب که جای بجای بدانها اشارت رفته و بمنظور استشهاد از آنها استفادت بعمل آمده - اطلاعاتی است که طی سالیان دراز بسبب معاشرت بابخارائیان و پیروزش در خانه‌ای که گاه و بیگاه جملات بخارائی در آن تداول داشته کسب کرده است.

چون سخن بدینجای کشید ضرور مینماید که در باره مبدأ و کیفیت این ارتباط با بخارا و بخارائیان بشرح تر سخن گفته آید تا خواننده را برای قضاوت در نوشته‌ها و امکان اعتماد بر آنها مقیاسی باشد. نیاکان نگارنده همه از دبه باژ بوده‌اند که گو با در این زمان **پاز** نامیده میشود و روز کاری استاد سخن فردوسی در آنجا دیده بجهان گشوده است. پاز درسه فرسنگی حد شمالی مشهد قرار دارد و برای رسیدن بدانجا باید از کشف رود گذشت و بدین منظور پدر مادرم پلی معتبر بر آن بسته که هم اکنون نیز ممر و معبر تمامی مردم آن بلوک است و پل حاج رجب نام دارد.

خاندان ما همه از دهقانان باژ بوده و از خویش زمین و آب داشته و بر فراه و آبرومندی روزگار میگذاشته‌اند. در حدود یک قرن از این پیش در آنروز کاران که تاخت و تاز تر کمانان بپاک خراسان شدت میگيرد، روزی پدر پدرم را که کودکي نارسیده و محمد علی نام بوده سواری تر کمان در حین ابلاغ و فرار از باژ می‌رباید و به بخارامی‌برد، در آنجا بزرگمردی از کسوت و رفتار و گفتار کودک بلندی نسب او را درمی‌یابد و از تر کمانش خریدم بتر بيش همت میگمارد. اندک اندک کودک گوهر خویش بکار می‌آورد و کارش تا وزارت امیر بخارا بالا میگيرد، و از کاردانی لقب «گوهر» و ثروت و حشمت فراوان می‌یابد و هم از مردم بخارا زنی برمی‌گزیند و از او فرزندان پدید می‌آید که ارشدان پدر نگارنده است. گوهر برادر مهربانی خویش رجبعلی را هم از نعمت و ثروت خود بی‌بهره نمی‌گذارد تا آنجا که نزدیک بتمام باژ و فارمد (پرمی) که متصل بدان است بملکیت آنان در می‌آید و از عوائد آن و کوششهای بعدی و عنایات الهی مقداری از ضیاع نامبردار و آباد خراسان در نوبت ایشان قرار میگيرد. رجبعلی هنگامیکه بدیدار برادر به بخارا میرود از مردم آنجا زنی می‌ستاند که مادرم ثمرت آن ازدواج است. دیری نمی‌گذرد که هر دو برادر با فرزندان خویش در خراسان فراهم می‌آیند و پسر و دختر آنان که پدر و مادر نگارنده‌اند با هم پیوند زناشویی استوار میکنند.

از این روی در خانه ما، پدر و مادر بزرگم بالهجه بخارائی آشنائی و سروکار داشتند. پدرم بیشتر برای تفریح خاطر ما از اصطلاحات بخارائی و ضرب المثلهای آن یاد میکرد و مادر بزرگم با آنکه بیش از نیم قرن در خراسان زیسته بود جز به بخارائی سخن نمی‌گفت، و بخاطر او مهاجرات بخارائی بخانه ما رفت و آمد داشتند، و مجموعه این جهات سبب شد که نگارنده از هنگام خردی بالهجه بخارائی انس

و ارتباط یابد و آهنگ کلمات و لطایف عبارات در گوش جان و صفحه ضمیرش نقش بندد .
یا گذشت روزگاران هر چه اطلاعات ادبی من بنده فزونی می گرفت از راه تسبیح در آثار نظم و
نثر استادان پیشین خاصه بزرگان خراسان که طبع بسخن آنان گرایشی بیشتر داشت در می یافت که
بین پاره‌های از لغات بخارائی و گفتار آن استادان رابطه‌ای استوار است و از این روی درک غوامض آن آثار
بیشتر و آسانتر از همگنان مرا میسر میگردید. با اینهمه هیچگاه بفکر نیفتاده بود که آن لغات را یکجا
گرد آورده و در دسترس ارباب فضل و تحقیق بگذارم تا در سال ۱۳۲۲ خورشیدی ضمن مطالعه مقدمه
رباعیات خیام که به همت مرحومان فروغی و دکتر غنی توسط وزارت فرهنگ بچاپ رسیده است در
صفحه ۶۴ باین رباعی برخورد :

ماه رمضان برفت و شوال آمد هنگام نشاط و عیش و قوال آمد
آمد که آنکه خیک‌ها اندر دوش گویند که پشت‌بشت حمال آمد

مصححان درباره آن نگاشته بودند: « این قسم رباعی را مرود خواندیم از آن رو که لفظ و
معنیش رکیک است » .

دقتی این رباعی را چند بار خواندم دریافتم که درباره عدم انتساب آن بغیام شاید بتوان با استادان
مصحح حداد ، ولی در معنی آن رکاکتی ندیدم و باین نتیجه رسیدم که آن بزرگواران بسبب آشنایی بودن
با اصطلاح « پشت پشت » آنرا رکیک پنداشته‌اند .

این دو کلمه بهمین صورت با تلفظی بشکل پوشت «Pösh» در لهجه بخارائی بسیار بکار میرود
و مراد با کلمه خبردار خبردار است که موقع ازدحام بمنظور اینکه برای گذرندگان راه بکشایند یا
مردم از گزند در امان بمانند - مثلاً هنگام عبور کو کبه بزرگی یا آبپاشی معبری یا گذشتن حمال یا
از راه و چهارپائی - استعمال میشود . در خراسان در چنین موقعی پرینز (Pariz) مخفف پرهیز در تهران
به پا (Beppâ) با تشدید پ استعمال میشود .

از این زمان بیحد همواره بخاطر میگذشت که گرد آوردن لغات لهجه بخارائی خالی از فایده‌ی
نیست ، اما محرکی از این قویتر می‌بایست . . .

در سال ۱۳۲۴ مجلدات سبک شناسی استاد بزرگ بهار بدستم افتاد و با رغبت بسیار بخواندن آن
روی آوردم . در جلد دوم به نقد تاریخ بخارا رسیدم که نرسخی^۱ بتازی تألیف و قباوی^۲ بیارسی ترجمه
و محمد بن زفر^۳ تلخیص کرده است .

۱- ابوبکر محمد بن جعفر نرسخی (۲۸۶-۳۴۸) از مردم بخاراست و کتاب تاریخ بخارا را بنام
امیر حمید ابومحمد نوح بن نصر سامانی بعبری نوشته است .

۲- ابونصراحمد بن محمد بن نصر قباوی اهل روستای قبا از توابع بخارا کتاب تاریخ نرسخی را در
سال (۵۲۲) بفارسی برگردانده و قسمتی از آنرا حذف کرده و مطالبی از کتاب خزائن العلوم تألیف
ابوالحسن عبدالرحمن بن محمد نیشابوری و تاریخ بخارای دیگر تألیف ابوعبدالله محمد بن احمد بخاری
غنجاری بر آن افزوده است .

۳- محمد بن زفر در سال ۵۷۳ هجری با رد بگره تلخیص ترجمه قباوی پرداخته و آنرا بنام صدرالصدور
صدر جهان برهان الدین عبدالعزیز بن مازہ دانشمند بزرگ آراسته‌است ، و بنا بنقل مرحوم بهار در صفحه
۳۱۹ جلد دوم سبک شناسی «در عهد خوارزمشاهیان و اوائل قرن هفتم تا ظهور مغول بار دیگر شخصی
که نام او معلوم نیست در این کتاب تصرف کرده است و عبارات و مطالبی از خود افزوده و بکلی سلسله
مشوش عبارات را مشوش نرسخه است » .

مرحوم ملك الشعراء بهار بخشی از صفحه ۳۳ آن تاریخ را در صفحه ۳۲۳ جلد دوم سبک شناسی بدین شرح نقل کرده اند :

« و دیگر از در ربکستان تا دشتک بشام، خانهای موزون منقش عالی سنگین و مهمانخانههای مصور و چهار باغهای خوش و سرحوضهای نیکو و درختهای گججیم خر گاهی بوده بنوعی که ذره‌ای آفتاب از جانب شرقی و غربی به نشست گاه سرحوض نمی‌افتاده ، و در این چهار باغها میوه‌های الوان از **ناشپاتی** و بادام و فندق و گیلاس و عناب و هر میوه‌ای که در بهشت عنبر سرشت هست در آنجا بغایت نیکو و لطیف بوده است . »

در پاورقی آن صفحه از سبک شناسی با شگفتی بسیار چشم بدین عبارت افتاد : « خر گاهی به یاء نسبت است یعنی درختهای چتری و گججیم معلوم نشد چه درختی است ، »

تعجب من از این بود که گججیم در لهجه بخارائی مستعمل و معنی آن بر همه آشکار است . سال بعد (۱۳۲۵) که در تهران بزرگ محضر استاد بهار که به همه‌ها گردان - خاصه منش - عنایت فراوان بود نایل آمدم ، بدان پاورقی اشارتی کردم و افزودم که بخارائیان بدرخت نارون و درختانی که از آن خانواده‌اند و همه سخت چوب و دیر رشد و سایه گسترند گججیم (Gujūm) می‌گویند، و یکی از درختان همین خانواده است که در خراسان گرزم می‌نامند (Gerez m) . آنگاه برای ناشپاتی که بچه نوع کلایی اطلاق میشود بفرموده استاد توضیحاتی عرضه داشتم . آن بزرگمرد را که همواره جوینده دانش و مشوق دانشجویندگان بود نشاطی دست داد و من بنده را بر تدوین لغات لهجه بخارائی تحریض فراوان فرمود .

از آن زمان باتأنی بسیار دست بدین کار فراز کردم ، و از بخت نیک پیش آمد دیگری مدد همت و مؤید این عمل و نیت گردید . تفصیل این مجمل چنان است که شبی در دولتخانه استاد علامه فروزانفر که بیمن وجود محقق ارجمند و استاد دانشمند مدرس رضوی نیز آراسته بود این شمر سعدی عنوان شد :

عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلخ نیست
سخن بر سر این بود که در نستختی کهن بجای تسبیح مسحی آمده و از جهت مناسبت مینماید چه استعمال تسبیح بجای سبجه از سخندانسی چون سعدی بدرواست ، اما معنی مسحی چنانکه باید روشن نبود . استاد فروزانفر با رأی صائب خویش مسحی را یک نوع کفش میدانستند ولی مطلب با یضاحی بیشتر نیازمند بود .

من بنده در تأیید حدس استاد سخنی چند بدین شرح مزید کردم که غالب مردان خدا ترس و پرهیزکار و همه زنان مقید و سالخورده بخارا پای پوشی از تیماج که پاشنه برجسته ندارد به هیأت جوراب ساقه بلند از روی جوراب می‌پوشند و تا هنگام خواب با خود دارند و آنرا محسی می‌نامند که مصحف مسحی است ، زیرا بمذهب اهل سنت و جماعت که غالب بخارائیان بدان پای بندند مسح از روی آن رواست و حتی در سفر از روی کفش نیز مسح را جایز میدانند .

۱ - شیخ الاسلام عمر سهروردی در باب هفدهم از عوارف المعارف هنگام ذکر آنچه صوفی در سفر بدانتن آن محتاج است می‌نویسد : « و اما المسح فیمسح علی الخف ثلاثة ایام و لیالین فی السفر و المقیم یوما و لیلة ، و ابتداء المدة من حین الحدیث بعد لبس الخف لا من حین لبس الخف . . . و بشرط فی الخف امکان متابعتة المشی علیه و ستر محل الفرض و یکفی مسح یسیر من اعلی الخف و الاولی مسح اعلاه و اسفله من غیر تکرار »
عوارف المعارف در حاشیه جلد دوم احیاء العلوم ص ۲۵ .

استادان بزرگ که در آن جلسه حضور داشتند بدین توضیح بعین رضا و قبول نگریستند و بسبب بزرگواری و محبت خویش نیت من بنده را در جمع اهائی از آن قبیله ستودند و در اتمام کار مبالغت فراوان بجای آوردند ، و اوصاف آن است که دیگر استادان دانشمند نیز این کار خرد را بدیده بزرگی نگریستند خاصه استاد مکرّم آقای دکتر معین از هیچگونه تشویق و تأکید فروگذار نفرمود تا پس از چند سال این مختصر فراهم آمد و با امید قبول بمحضر ارباب تحقیق و خرد تقدیم افتاد .

نگارنده یقین دارد که این رساله مختصر مانند هر کار تحقیقی تازه ای خالی از نقص نیست لکن امیدوار است با اتکاء بعنايات الهی و استفاده از تذکرات صاحب نظران و فراهم آمدن وسائل سفری ببلخ و پایتخت آل سامان بر رفع نقائص و تکمیل مطالب آن موفق آید ، و این لهجه شیرین که قریب است از اصل خود دور مانده ، روزگار وصل خویش بازجوید و لازم نیفتد که این جزء ارزنده از زبان پارسی را نیز مستشرقان از راه زبان بیگانگان بما بازگردانند .

سخنی چند در باره اصالت لهجه بخارائی و پیوند آن بازبان دری و پهلوی:

عنايت به لهجه بخارائیان نه تنها از آن روی است که اصطلاحات یا تلفظ خاص مردم آن سامان دانسته شود بلکه تحقیق در این باب بروشنگری مادّت اصلی زبان فارسی مدد خواهد رسانید و سبب خواهد شد که بیش از پیش از چهره زیبای زبان دری پرده بیک سورود .

اگر در اینجای زبان بخارائی دری نامیده شد سخنی بر گزافه نرفته است و اهل تحقیق خود دانند که استواری این گفتار تا چه پایه است لیکن من بنده از اطنابی در این باب بسبب ضیق مجال ممنوع و معذور است و تنها برای آنکه دعوی بی گواه شرمساری بیار نیارود شواهدی مختصر از محققان معتبر میآورد و پژوهندگان را بمنابع مربوط حواله میدهد .

مقدسی در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم چنین میآورد : « فی لسان البخاریین تکرار الا تراکیف یقولون یکی درمی و رایت یکی مردی و غیرهم یقول اعطیت ادرمی و قس علیه و یکترون قول دانستی فی خلال کلامهم بلا فائده . غیر آنها دریه ، و آنها سمی ما جانسها در بالانها اللسان الذی تکتب به رسائل السلطان و ترفع بها الیه القصص و اشتقاقه من الدر و هو الالباب یعنی انه الکلام الذی یتکلم به علی الباب » . صفحه ۳۳۵ چاپ لیدن^۱ .

مرحوم بهار نیز در موارد متعدد در جلد دوم سبک شناسی باین مطلب اشارت فرموده و از جمله نوشته است : « زبان دری همان زبان مردم بلخ و بخاراست » - صفحه ب از مقدمه^۲ .

آقای دکتر صفا در جلد اول تاریخ ادبیات تألیف خود چنین مینویسند : « در این نکته اکنون بحثی نیست که در دوره اسلامی هنگامیکه سخن از زبان دری یا پارسی دری میرود مراد زبان مردم خراسان و ماوراءالنهر است » . صفحه ۱۳۸^۳ .

جای دیگر مینویسند : « وقتی در مجموعه این اقوال دقت میکنیم می بینیم که این لهجه ها که یکی از آنها را از باب تماول در درگاه سلطان دری گفته اند همه بیکدیگر نزدیک و در اصل وریشه همان زبانی است که در آثار شاعران و نویسندگان ماوراءالنهر و خراسان در قرن سوم و چهارم بکار رفته است .

۱- ایضاً رجوع شود به المسالك والممالک اصطخری صفحه ۳۱۴ - ۲- ایضاً صفحه ۶۲ از جلد دوم سبک شناسی . ۳- تاریخ ادبیات دکتر صفا جلد اول صفحه ۱۳۹ تا ۱۴۳ و صفحه ۳۵ - و مقدمه جلد اول برهان قاطع مصحح دکتر معین .

وقتی مسلم شود که لهجه دری زبان اهل مشرق خاصه خراسان و ماوراءالنهر بوده است قبول این اصل هم برائرتان لازم میشود که لهجه مذکور دنباله لهجه پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی است که برائرتان گذشت زمان و تحول و تکامل و آمیزش با لهجه عربی بصورتی که آثار آنرا در قرن سوم و چهارم می بینیم درآمده است» صفحه ۱۴۰.

صحت این نظر آقای دکتر صفا که مؤید اصالت زبان دری یعنی زبان مردم بخارای دوره سامانیان است با انطباق و تلفیق دوقریبته دیگر به ثبوت میرسد: نخست سخن ابن حوقل در صفحه ۴۹۰ «صورة الارض» است که میگوید: زبان مردم بخارا همان زبان اهل سفد است جز آنکه بعضی از کلمات را تحریف میکنند و آثار آنرا زبان دری است»

دوم آنچه مقدسی در احسن التقاسیم صفحه ۳۳۵ علاوه بر آنچه سابقاً گذشت می آورد بدین مضمون: «مردم سفد را زبانی جداگانه است که زبان روستاهای بخارا بدان نزدیک است».

از طرف دیگر میدانیم که سفد قسمتی از ماوراءالنهر است که سمرقند مرکز آن بوده و خط سفدی با خط پهلوی از یک ریشه و از منشاء خطوط الفبائی سامی است و تقویم و پارهای از کلمات مردم آن دیار از جمله نام روزها و ماهها را ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه آورده است و دستور این زبان نیز دربرگاهی است تدوین شده است.^۱

ملاحظات کلی راجع به لهجه بخارائی

باید دانست که آنچه در این مجموعه بنام لهجه بخارائی مورد تحقیق قرار میگیرد لهجه امروز مردم بخار است نه آنچه روزگاران گذشته در آن دیار رواج داشته است. این اختلاف اندک لازمه تطور هر زبان و اثر گذشت زمان است.

در لهجه امروز دیگر «باشیدن» بمعنی بسر بردن و ماندن و «باشش» مشتق از آن که سراسر تاریخ بخارا مشحون از آن است بکار نمی رود.^۲ همچنین آنطور که مقدسی در احسن التقاسیم مینویسد^۳ امروز بمخاطب برای تشخیص آنکه سخنی را دریافته یا نه در مقام استفهام نمیگویند دانستی دانستی؟ بلکه بجای آن فهمیدی می؟ استعمال میشود بدیهی است این اختلاف سواى تغییرات کلی است که بعلمت حوادث تاریخی در زبان مردم آنسامان راه یافته است.

زبان امروز مردم بخارا از چهار عنصر مختلف ترکیب یافته است:

اول لهجه دری قدیم که قسمت اعظم استخوان بندی این زبان از آن برپای گردیده و از هر صد واژه ای که بکار رود نزدیک هشتاد آن پارسی دری است.

این کلمات و لغات را بر دو گونه میتوان تقسیم کرد:

الف - لغاتی که بصورت اصلی کهن خویش بکار میرود و هنوز بوی همان قدمت و استواری و

۱- رجوع شود به مقدمه جلد اول برهان قاطع دکتر مین.

۲- از جمله صفحات ۴-۱۹، ۳۰-۳۷، این دو کلمه را بهاء ولد نیز بمعنی بودن بکار برده است: «آخر اگر وجود با ایجاد نیارآمد چگونه در وجود آید و چگونه با او آسیب دارد، آخر «باشش» وجود با ایجاد نبود باچه خواهد بود». ص ۱۲۸ معارف بهاء ولد. و همچنین صفحات ۷۴ و ۱۰۸ و ۱۳۷ و ۲۰۶ و ۳۵۲ از معارف بهاء ولد مصحح فروزانفر.

۳- صفحه ۳۳۵ چاپ لیدن.

تمامی عهد سامانیان از آنها بمشام میرسد که فی المثل از لحاظ قدمت میتوان کلمات : فانه - پکه - نماز دگر- بروت ، و افعال امر، شین - رو - زن - خیز (بدون بای زینت یا تا کید) و بتار بردن افعال معین نشستن و ایستادن و گرفتن بصورت نزدیک به پهلوی ، و ابدال دال بتاء چون رویت (بجای بروید) و کنیت (بجای بکنید) ، و مفعول ساختن کلمه با آوردن دو حروف اضافه براول و آخر آن و نظایر این کلمات را در نظر گرفته . و از نظر استواری : انگشت - درون - برون - کرته - و جامه شوئی و کفیدن و کفاندن ، و از جهت تمامی : روی - موی - پای - جای - اشکم - اشتر را میتوان ذکر کرد^۱ .

ب - کلمات و عباراتی که خاص لهجه محلی مردم بخارا است و در زبان دری قدیم کمتر بنظر میرسد چون : پچی ، بمعنی کمی - رویخط ، بمعنی سیاهه - لیلی ، بمعنی انگشت کوچک - رومال ، بمعنی دستمال - سله ، بمعنی عمامه - شلم ، بمعنی انگوم - صاف شدن ، بمعنی تمام شدن و نظایر آنها .
دوم - لغات عربی که بمیزانی کمتر از فارسی معمول ست اما از همان طریق در لهجه مردم بخارا راه یافته است .

سوم - لغات ترکی که تقریباً بیش از پانزده درصد مجموع واژه بخارا ئیان را تشکیل داده است این دسته از لغات دیر زمانی است که از حد شرقی ماوراء النهر و آنسوی کاشغر رونه بخارا نهاده اند .
مبداء این مهاجرت و اختلاط را شاید بتوان سال ۳۸۹ هجری بحساب آورد؛ همان سال که در

دهم ذی القعدة آن عبدالملك بن نوح بدست ایلک بغراخان گرفتار آمد و در بند باوز کند فرستاده شد .
پایان کار عبدالملك را باید در حقیقت پایان کار دولت سامانی دانست زیرا پس از او هر چند امیر ابراهیم منتصر جنگ و گریزی با ترکان کرد اما کاری از پیش نبرد ، و سلسله خانیه که بنامهای آل افراسیاب - ایلک خانیه - قراخانیان - آل خاقان - خاقانیان - تکینیان - نیز خوانده میشوند ، بر ماوراءالنهر و از جمله

بخارا مسلط شدند ، و زبان مردم بخارا نیز چون مرزبومشان از تطاول این نیروی غالب و اشغالگرا آسوده و برکنار نماند^۲ . زیرا این ترکان یغمانی بخلاف آل سامان زبان پارسی و عربی را در نمی یافتند تا از آن لذتی حاصل کنند و بالنتیجه همراه و نویسندگان را گرامی دارند و بترویج بازار ادب همت گمارند چنانکه مرحوم بهار در جلد دوم سبک شناسی صفحه ۳۱۹ در این باره چنین نگاشته اند : «از انقضای خاندان
۱- شمس قیس رازی عقیده دارد که این قبیل (بائه)ها در اصل لغت دری نیست. (رجوع شود به

المعجم فی معاییر اشعار المعجم) .

۲- برای اطلاع کامل از سلسله خانیه ماوراء النهر باین مأخذ رجوع شود : I حاشیه مجلد اول

لیاب الالباب عوفی صفحه ۳۰۰-۳۰۲ از مرحوم قزوینی II حواشی چهار مقاله عروضی چاپ اوقاف

کیب صفحات ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۸۴ - ۱۸۹ - III تاریخ بخارا چاپ شفر صفحه ۲۳۰ - ۲۴۲

IV - دائرة المعارف اسلامی جلد ۲ در کلمه ایلک خانها و بلاساغون و علی تکین و بغراخان .

V - التکامل ابن اثیر جلد ۸-۹-۱۰ از حوادث سال ۳۴۹ بیعد . VI - زین الاخبار گردیزی از ص ۴۵

بیعد VII - تاریخ یمنی ترجمه جرفادقانی از ص ۱۱۶ بیعد VIII - تاریخ ابوالفداء چاپ قاهره ج ۲

صفحه ۱۳۵-۱۳۶ IX - جوامع الحکایات عوفی باب ۶-۷-۹-۱۰-۱۷ X - حواشی و تعلیقات بر

تاریخ بیهقی جلد سوم از سعید نفیسی صفحه ۱۱۵۶ تا ۱۵۹۲ که یکی از منابع بسیار غنی در این باب

است XI - علاوه بر مأخذ مذکور میتوان بسایر تواریخ از جمله راحة الصدور راوندی و جهانگشای

جوینی و تاریخ گزیده حمدالله مستوفی و جامع التواریخ رشیدی و طبقات ناصری و روضة الصفا

مراجعة کرد .

سامانیان (۳۷۸-۳۸۵ هجری) بپسب عدم اعتناء و توجه ملوک خانیه ماوراءالنهر بامور علمی و ادبی ادبیات عربی و پارسی در بخارا (که روزی مرکز فضل و ادب و بلکه سرچشمه نشر ادبیات بساین بلاد خراسان و ایران بود) روی به تراجع نهاد. در صفحه ۳۵۹ همین کتاب چنین آمده: «حیث ادبی و علمی بخارا و سمرقند بعد از انقراض سامانیان روی بضعف و سستی نهاد.»

ناگفته آشکار است که تأثیر هر انقلاب و تغییر نامساعدی در زبان و ادبیات یک ملت بزودی پدیدار نمی گردد چه تربیت یافتگان دوره پیشین در کارند و کاخ سخن را پاسدار و معمولاً تبعات این گونه پیش آمدهها چند ده سال بعد دامنگیر زبان میشود چنانکه نتیجه این ترکتازها در قرون بعد در ادب پارسی جلوه گیری کرد. (۱)

طبیعی است لغات ترکی در درجه اول بدر بار راه یافته یا بعبارت بهتر از آنجا سرچشمه گرفته است و لغاتی نظیر: ادیچی، بمعنی رئیس تشریفات، تون قطار، بمعنی رئیس مستحقظین شبانه، شقه وول، بمعنی رئیس دیوان رسالت، و سلام اغاسی، بمعنی اجودان کل و سایر القاب که در دربار امیر بخارا بکار میرفت از بقایای آن عهد است.

در زبان مردم نیز لغاتی چون: آئه بمعنی مادر، و آئه بمعنی پدر، و آکه بمعنی برادر بزرگ، و ایه بمعنی خواهر، و چملق (Jmelleq) بمعنی حجله عروس، و قینانه بمعنی مادر زن، و بای بمعنی ثروتمند، و طوی بمعنی جشن، راه یافته که بیگمان یادگاری شوم از تسلط سلسله های مختلف ترکان از خانیه و غزنویه و سلاجقه و غزان و مغولان و نظایر آنهاست (۲).

آقای دکنر صفا در این باره در صفحه ۱۹۸ تاریخ ادبیات تحت عنوان تشایج تسلط غلامان ترک چنین نوشته اند: «نتیجه امر آن شد که اعتماد مردم از دولتها سلب شود و فساد و سوء رفتار زورمندان بر عامه فزونی گیرد و توجه بعلم و ورع در مشاغل از دستگاہهای حکام و امرا رخت بر بندد. از این گذشته تسلط این قوم مایه رواج مقدار زیادی از اسامی ترکی مانند بغاء - طولون - بکتوزون - و و هم چنین عده ای از لغات ترکی در زبان فارسی گردید و این وضع مخصوصاً با هجوم سلجوقیان و طوایف ترک دیگر در قرن پنجم شدت گرفت.»

استاد فقید بهار در جلد دوم سبک شناسی در این مورد چنین مینویسند: «بسبب انقراض سامانیان و تقسیم خراسان و ماوراءالنهر میان خانان ترک (ترکان سمرقند) و ملوک غزنین (غرنویان) خریداران علم و ادب بویژه دوستاران زبان فارسی کم شد و آن اهتمامی که در دربار بخارا در ایجاد تمدن تازه فارسی و فرهنگ نو و ادبیات دری داشت در توقف ماند و شاید کار شعر در عصر محمود رونق گرفته باشد اما کارثر بیرونق شد زیرا هنوز کتابی که به نشر فارسی در اوائل این قرن برای ملوک غزنین، سمرقند نوشته شده باشد بدست ما نیامده است. در شعر هم جز مدایح محمود و آنچه بکار ترویج سیاست میخورد نحوه دیگری مثل قدیم اتخاذ نمی شد.» ص ۶۲

چهارم - معدودی لغات روسی که پس از تسلط مستقیم روسها و برهم خوردن بساط فرمانروائی امیر بخارا در افواه عوام افتاده و یارهای از آنها در زبان اصلی سابقه و بدیل نداشته است (۳) چون لمپا (Lampa) بمعنی چراغ جبابدار نفت سوز - کپرتیف (Kapararf) بمعنی شرکت تعاونی - اگنت (Agent)

۱ - رجوع شود به سبک شناسی جلد دوم صفحات ۲۴۴-۲۴۸-۲۴۹ ۲ - برای چگونگی تلفظ بین لغات در این رساله مراجعه فرمائید. ۳ - آنچه به دست داده شده تلفظ مردم بخارا را از این لغات است نه صورت صحیح روسی آن.

جاسوس و کارآگاه - گزت (Gazit) بمعنی روزنامه - فایتون (Fäytun) بمعنی درشکه ، و لغات دیگری که تاحدی جای واژه های سابق را گرفته است چون کر توشکه (Kartushka) بمعنی سیب زمینی و پمه در (Pamadur) بمعنی گوجه فرنگی - زاکن (Zakun) بمعنی ضابطه و قانون - چای نیک (Vaynik) بمعنی قوری و نظایر آنها .

لازم بذکر است که پس از سال ۱۹۱۷ میلادی لغات دیوانی بتمامی از ترکی یا بخارائی بررسی تبدیل یافته است .

توجه باین نکته ضروری است که آنچه در این مجموعه از لغات بخارائی آورده می شود مطلقاً از دسته سوم یعنی لغات روسی نیست و نمی تواند باشد . کلمات ترکی هم مورد توجه نیست مگر آنها که قبولیت عام یافته و مبین اختصاص معینی باشد بنابراین هدف بحث و تحقیق عنصر غالب لهجه بخارائی یعنی واژه های پارسی نژاد و پس از آن کلمات مستعمل عربی است . این رساله به دو فصل تقسیم شده است :
فصل اول - پارهای از مختصات دستوری لهجه بخارائی .
فصل دوم - نموداری از لغات بخارائی .



دکتر رجائی

وعدۀ فردا

تا دیده ام ز اشک چو دریا نمیشود
جان زین حصار تنگ موقت نمی رهد
صد نقش یأس پیش نظر میکشد حجاب
از عیش نقد بهره نبردیم زان سبب
یا لذتی نبوده در این عمر از ازل
خوش وقت آن کسی که درین تیره خاکدان
با سفلگان سست عناصر نمی زید
ازغم مبر امید «رجائی» که در جهان
دل در غم زمانه شکمیا نمیشود
و آسوده از بالای من و ما نمیشود
یک روزن امید هویدا نمیشود
دل شادمان بوعده فردا نمیشود
یا اندرین زمانه مهیا نمیشود
محتاج خلق بی سروبی یا نمیشود
با نا کسان جلیس و هم آوانمیشود
شادی نصیب مردم دانا نمیشود